



گفت و گو با خانم مهوش سپهر معلم موفق و توانمند در ابداع شیوه های نو برای آموزش هنر به نابینایان

پدیدآورده (ها) : سپهر، مهوش؛ احمدی، محمد کاظم؛ آهنگری نمین، پریسا
علوم تربیتی :: تعلیم و تربیت استثنائی :: مهر و آبان 1382 - شماره 22 و 23
از 68 تا 71
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/389127>

دانلود شده توسط : عمومی user2314
تاریخ دانلود : 14/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



گفت و گو با خانم مهوش سپهر معلم موفق و توانمند در ابداع شیوه‌های نو برای آموزش هنر به نابینایان

گفت و گو و تنظیم: محمد کاظم احمدی
پریسا آهنگری نمین

اشاره:

همیشه آرزو کردم که روزی نگاه مهربانت را ببینم
بینم که کدامین دیدگانی مرا با حس دیدن آشنا کرد

گفته‌اند: "هدیه دادن به کسی که همه چیز دارد بسیار دشوار است". و این درست مثل نوشتن درباره خانم مهوش سپهر است! بانویی که در همه ابعاد شخصیتی موفقیت‌های فراوانی کسب نموده و با چشم پوشی از ظواهر مادی ولذت‌های دنیوی، طعم شیرین خدمت به انسانیت را چشیده است. خانم سپهر در همه عرصه‌ها سابقه درخشانی دارد و کارنامه چندین ساله او سرشار از موفقیت است. وی علاوه بر مدرک کاردانی در زمینه آموزش و پرورش کودکان استثنایی (نابینایان)، در زمینه‌های هنری از جمله آموزش نقاشی، سفالگری و مجسمه‌سازی موفق به اخذ مدارک علمی معتبر و دانشگاهی گردیده است و پایان‌نامه دوره کارشناسی خود را در رشته صنایع دستی با موضوع "آموزش عملی صنایع دستی به نابینایان" آرایه نموده است. شاگردان نابینای او در چندین نمایشگاه معتبر در زمینه‌های سفال و نقاشی حضور موفق داشته‌اند. کسب عنوان معلم نمونه، ثبت اختراع و تألیف ۹ کتاب از دیگر موفقیت‌های اوست. خانم سپهر با قدرشناسی تمام موفقیت‌های خود را مرهون الطاف خداوند، همراهی و گذشت همسر و فرزندان خود و برادرش دکتر مسعود سپهر می‌داند. آنچه در پی می‌آید متن گفت و گویی است که با وی انجام داده‌ایم. اطلاعات دقیق‌تر از زبان ایشان بازگویی نمایم.

□ لطفاً خودتان را معرفی کنید.

احساسی که از این تن موسیقی می گیرند رنگ را تشخیص می دهند و نقاشی می کنند و این ها سه نمونه ای از اختراعاتم بود که در سال ۷۳ به ثبت رساندم. من تا سال ۷۹ حدود ۲۵ نمایشگاه برای بچه های نابینا به صورت انفرادی و گروهی در زمینه های قلم زنی، نقاشی، قالی بافی، نمدمالی و سفالگری برگزار کردم. برای اولین بار قلم زنی را برای بچه های نابینا به ایران آوردم و در سال ۶۸ نقاشی و قالی بافی را به کمک پخش یک نوار به بچه ها آموزش دادم و آنها می توانند طرح های مختلف قالی را بیافند. اولین نمایشگاه ما در سال ۷۳ در نمایشگاه معاصر برگزار شد که در همین سال نمایشگاه نقاشی و سفالگری ما برنده یک لوح برای آموزش و پرورش شد. من اختراع جدیدی نیز دارم که الان کارهای پایانی آن را دارم به انجام می رسانم. این اختراع به این صورت است که لایه و پوششی روی دست نابینا را می پوشاند و به وسیله طول موج و نوری که با دست نابینا برخورد می کند می تواند رنگ لباس و پوشش فرد را شناسایی کند و این اختراع تا به حال در هیچ جای جهان کشف نشده است. اگر این

مهوش سپهر هستم. از سال ۵۶-۱۳۵۵ به استخدام آموزش و پرورش استثنایی درآمدم. صاحب ۲ فرزند پسر هستم. در طول این ۲۵ سال خدمت و از همان ابتدا به این فکر بودم که کاری برای بچه های استثنایی انجام دهم که تا به حال کسی آن کار را انجام نداده باشد. فعالیت هنری خود را از سال ۵۸ با اولین روزنامه درشت خط و ریز خط برای کودکان نابینا و نیمه بینا شروع کردم که تا آن زمان مشابه آن را کسی تهیه نکرده بود. داستان از این قرار است که در این روزنامه بچه ها نقاشی هایی به صورت بریل طراحی کرده بودند و اصرار داشتند که آن را برای معرفی در تلویزیون ارسال کنیم. از آنجا که نقاشی ارسالی برای تلویزیون باید بر روی کاغذهای معمولی و با طرح و رنگ عادی انجام می شد. همین مسأله مرا به فکر واداشت. تا اینکه در سال ۶۸ به ذهنم رسید که رنگی را اختراع کنم و سرکلاس ببرم تا ببینم واکنش بچه ها چه خواهد بود. بعد از این با توجه به سوابقی که داشتم به عنوان معاون مجتمع عقب ماندگان ذهنی منصوب شدم و بعد از دو سال کار کردن در این پست به این نتیجه رسیدم که کار کردن در این پست مرا راضی نمی کند و ترجیح دادم که به کلاس درس برگردم و در کنار سایر درس ها به آموزش هنر بچه های نابینا هم بپردازم. تلاشم بر این بود که مطالب را در قالبی ملموس و عینی ارائه دهم. مقداری گل به کلاس می بردم و اگر مثلاً قلب را درس می دادم از آنها می خواستم که قلب را بسازند البته درست بود که بچه ها لباس خود را گلی می کردند و با نارضایتی خانواده ها روبه رو می شدم. ولی با پشتکار خود توانستم کارهایی را که مد نظر من بود تمام کنم. به طوری که توانستم ۷ سال پشت سرهم معلم نمونه شوم. سپس روزنامه های دیواری را گسترش دادم که در آنها علاوه بر نقاشی، طرح هایی جدید از جمله عکاسی هم بود که خود من اختراع کرده بودم و دیگر اینکه در سال ۷۳ با اختراع خود توانستم این امکان را به این بچه ها بدهم که فرش را به صورت گویا و برجسته نیز بیافند. ۹ کتاب نیز نوشته ام که برای چاپ داده ام. در ثبت اختراعاتم اختراع سه نمونه رنگ می باشد که یکی با حس لامسه و دیگری با حس چشایی قابل درک است که از این رنگ خوراکی در آمریکا به عنوان رنگ کودکان استفاده می کنند. اختراع سوم من این بود که جعبه هایی درست کردم که هر کدام تن صدا و موسیقی خاصی دارد و بچه ها با

در ثبت اختراعاتم اختراع سه نمونه

رنگ می باشد که یکی با حس

لامسه و دیگری با حس چشایی

قابل درک است که از این رنگ

خوراکی در آمریکا به عنوان رنگ

کودکان استفاده می کنند

فعالیت ها گسترش پیدا کند و تحقق یابد نه تنها منفعت مادی آن شامل ما می شود بلکه ما را با یک دنیای تازه و تقریباً ناشناخته یعنی دنیای نابینایان آشنا می سازد و آنها با کارهای خود ما را به دنیای جدیدی می کشانند که تازگی و زیبایی خاصی دارد. چند سال پیش یکی از دانش آموزان از پدرش یک مجسمه ساخته بود که خیلی مجسمه دقیق و تمیزی بود به طوری که وقتی آن را در نمایشگاه گذاشته بودیم یکی از بازدید کنندگان برای ما نوشته بود که من با اینکه تمام دنیا را گشته ام چنین اثری را تا به حال ندیده بودم. و این برای



یک کشور موفقیت و پیشرفت بسیار بزرگی محسوب می شود.

□ ورود شما به آموزش و پرورش استثنایی با چه انگیزه‌ای بوده و کارتان را از چه دغدغه‌ی شروع کرده‌اید؟
من در سال ۱۳۵۴ در دانشگاه تهران در رشته ریاضی قبول شدم و در همین رشته با معدل بالا فارغ التحصیل شدم. یک روز داخل اتوبوس خانم ناینبانی را دیدم که با حرکت دادن دستش بر روی صفحه یک کتاب آن را می خواند. کنار او نشستم و پرسیدم که شما این کتاب را چطور می خوانید؟ بعد او برای من توضیح داد که این کتاب با خط بریل نوشته شده است و من می توانم آن را بخوانم. با توضیحاتی که او به من داد و راهنمایی او به اداره آموزش و پرورش استثنایی

من از سال ۷۳ حدود ۱۰ طرح به اداره استثنایی، وزارتخانه و جاهای دیگری داده‌ام که بچه‌های نابینا می توانند کارهای دیگری بکنند و باید به آنها فکر کرد. بیش از این نزد خیلی از مسوولان رفتم و طرح‌های خود را ارائه کردم ولی کسی توجهی نکرد و اهمیت نداد تا الان که آقای ساعی منش از من خواستند که بیایم اینجا و خیلی از ایشان تشکر می کنم که چنین فرصتی را در اختیار من قرار دادند.

□ چنانچه ممکن است به مشکلات و موانعی که در انجام پژوهش‌ها و اختراعات‌های خودتان داشته‌اید اشاره کنید.

من برای ثبت اختراعاتم و برای انجام آزمایش‌هایم حتی فرش و ماشینم را فروختم که کارم ناتمام نماند و حتی سفالی را که درست کرده بودم و بهشت و جهنم والله و محمد رسول الله (ص) در آن به تصویر کشیده بودم به یک موزه خارج از کشور فروختم که همه آن را به عنوان یک اثر هنری می دانستند و در وزارت ارشاد هم به عنوان هنر معاصر شناخته شده بود. چند وقت پیش یک نابینا در خارج نقاشی کرده بود شبکه خیر و شبکه‌های دیگر اعلام کردند که نابینایان نقاشی می کنند در حالی که ما سال ۷۳ برای نابینایان رنگ را اختراع کردیم و مهر خورد و من در این مورد خیلی تلاش کردم ولی متأسفانه هیچ انعکاسی نه در رادیو و نه در تلویزیون و نه در هیچ جای دیگر ندادند. در حالی که در همان سال رادیو B.C.B در این مورد با من یک مصاحبه کامل و دقیق با نکته سنجی بسیار انجام داد. مثلاً رنگ خوراکی که من اختراع کردم الان آمریکایی‌ها به عنوان رنگ کودکان استفاده می کنند در صورتی که من این رنگ را برای نابینایان به دلیل اینکه برای بدنشان ضرری نداشته باشد اختراع کردم.

در حال حاضر توان مالی بنده برای اختراع جدید کم شده است ولی باز هم کارم را ادامه خواهم داد. من تابستان ۱۵ شاگرد نابینا را داخل خانه خودم با همه امکانات از نظر خواب و خوراک نگهداری کردم و این دانش آموزان از بوشهر، کنگان و خیلی جاهای دیگر آمده بودند و من آنها را با هزینه خودم به فله توجال می بردم و می گفتم سرمایه احساس کنید و آن را بکشید و آنها تابلوهایی کشیده‌اند که وقتی به آنها نگاه می کنید تمام وجودتان احساس سرما می کند. آنها را کنار دریای خزر بردم و همه این‌ها برای من خیلی هزینه در برداشت و من می توانستم این هزینه‌ها را صرف رفاه خودم کنم ولی الان تنها هدفم کمک و یاری به بچه‌های استثنایی و نابینا می باشد.



رفتم و گفتم که می خواهم معلم نابینایان بشوم. در آنجا به من گفتند که این شغل هیچ درآمدی ندارد و رشته خودتان (ریاضی) خیلی بهتر است و درآمد خوبی هم دارد و بعد با اصرار و پافشاری من ایشان گفتند که شما باید به تربیت معلم استثنایی بروید و برای این کار باید در کنکور شرکت کنید. من هم سال بعد در کنکور شرکت کردم و قبول شدم و چون علاقه زیادی داشتم حدود ۲ ماه بیشتر طول نکشید که خط بریل را یاد گرفتم و بعد مرا به عنوان معلم تلفیقی به تربیت معلم فرستادند تا معلم نابینایان شوم. در همین مدت همیشه به فکر یک روش و اختراع جدید برای نابینایان بودم تا اینکه بچه‌ها گفتند ما می خواهیم نقاشی کنیم. بعد به فکر رسیدم که باید رنگ‌هایی را اختراع کنم که بچه‌ها بتوانند نقاشی کنند و کارهای هنری دیگر مثل قلم زنی و سایر هنرهای دستی را نیز انجام بدهند.

در آن به فروش رساند و از این راه در آمدی برای آنها ایجاد کنیم و به این شکل به پیشرفت آنها کمک کنیم.

من مدرس دانشگاه تربیت مدرس هم بودم و در زمینه مینیاتور، تصویر پرسکتیو، آشنایی با حجم‌ها، سفالگری و عکاسی نیز درس می‌دادم و دانشجویان خیلی علاقه داشتند به آنها درس بدهم. ولی خودم تمایل داشتم که وقتم را بیشتر صرف بچه‌های نابینا کنم و الان هم عکاسی را برای نابینایان اختراع کرده‌ام که خیلی بهتر از ما می‌توانند عکس بگیرند و حتی چاپ و ظهور هم می‌توانند انجام بدهند و هیچ مشکلی در زمینه چاپ و ظهور ندارند.

□ ان شاء... که همیشه در زندگی موفق و پیروز باشید و همیشه با پایداری این راه را ادامه دهید. از شما به خاطر شرکت در این گفت و گو تشکر می‌کنیم.

بله. مطمئناً. به قول شاعر ز کوشش به هر چیز خواهی رسید. این جمله همیشه مد نظر من بوده و هست و هر چیزی که بخواهم به دست می‌آورم. و در پایان بگویم دوست دخترم که هم‌اکنون در زمینه هنر کار می‌کند بیاید و جای مرا بگیرد و به بچه‌های استثنایی خصوصاً نابینایان عزیز خدمت کند. من هم از شما به خاطر انجام این گفت و گو فرصتی که برای من گذاشته‌اید سپاس گزارم.



□ شغل همسر شما چیست و برخورد ایشان با برنامه‌های شما چیست؟

شوهرم کارخانه دار و مهندس برق هستند و کارهایی از قبیل نصب نیروگاه انجام می‌دهند. ایشان تمام ثروتشان را در اختیار من قرار دادند و هرگز از هیچ کمکی دریغ نکرده‌اند.

من الان یک اتاق بزرگ را داخل خانه‌ام اختصاص داده‌ام به تابلوها و آثار بچه‌ها از نقاشی، قلم‌زنی، قالی بافی و خیلی چیزهای دیگر. در صورتی که می‌شود از فضای طبقه همکف سازمان که مشرف به خیابان هم هست یک نمایشگاه درست کرد و این آثار را

